

این قند پارسی

نظری به «سیرت رسول الله» ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی

بخشی از خوش‌ترین ایام زندگی من اوقاتی بوده است که نشر پارسی دلنشینی را مطالعه کرده‌ام. می‌گویم نشر دلنشین زیرا شعر دلنشین بسیار داریم و نشر دلنشین اندک. برای من هنگام خواندن نثرهایی از نوع تاریخ بلعمی، حدودالعالم، سفرنامه ناصر خسرو، قابوسنامه، سیاستنامه، اسرارالتوحید، دانشنامه علایی، التفهیم بیرونی و سرانجام تاریخ بیهقی، چهار مقاله و گلستان و نظایر آنها کم و بیش همان سکر و لذتی دست می‌دهد که از خواندن شعر رودکی، فردوسی، فرخی، نظامی، حافظ و سعدی؛ نثرهایی خوش‌تراش چون بلور و شفاف چون آبگینه که گذشته از گلستان شیخ بی‌مدد ترصیح آهنگین‌اند و بدور از تسجیع دلنشین. حقیقت آن که نشر پارسی پیش از آن که بر اثر هجوم لغات عربی و صناعات ادب عرب و خوش‌رقصی مستعربان و بی‌ذوقی صنعتگرایان، به قول یکی از استادان ادب معاصر به صورت زبان یا جوج و مأجوج درآید نثری بوده است بی‌تکلف و در خور فهم همگان، ترجمان هرگونه احساسی و بیانگر هرگونه مفهومی. نیاکان ما با این نثر بی‌گره و صافی همچون آب روان هم کتب تاریخی و اخلاقی می‌نوشتند و هم کتب علمی:

در مقدمه شاهنامه ابومنصوری آنجا که سخن از فضایل شاهنامه فردوسی است می‌خوانیم: «خواندن این نامه دانستن کارهای شاهان است... و رامش جهان و اندوه گسار اندوهگنان است و چاره‌درماندگان است» نثری که بی‌آن که عمدی در کار باشد از لغات عربی خالی و در عین حال زیبا و آهنگین است.

در تاریخ بلعمی آمده است: «سیاس و آفرین مر خدای کامران و کامکار و آفریننده زمین و آسمان را، آن کش نه همتا و نه انباز و نه دستور و نه زن و نه فرزند، همیشه بود و همیشه باشد و بر هستی او نشان آفرینش پیداست آسمان و زمین و شب و روز و آنچه بدو اندر است...» درود بر محمد پیغامبر بهترین جهان و گزین پیغامبران و نازنین همه فرزندان آدم.»

و در حدود العالم می‌خوانیم: «شیراز قصبه پارس است، شهری بزرگ و خرم با خواسته و مردم بسیار و این شهر به روزگار اسلام کرده‌اند و اندر وی دو آتشکده است که آن را بزرگ دارند و اندر وی یک گونه اسپرغم است بر گش چون برگ سوسن و میانه چون نرگس»

ناصر خسرو در سفرنامه خویش در صفت مسجد الحرام می‌نویسد: «مسجد حرام را هیچ‌ده در است همه به طاقتها ساخته‌اند بر ستونهای رخام و بر هیچکدام دری ننشاندند که فراز توان کرد... و هم بر این دیوار گوشه جنوبی دری دیگر است که آن را باب‌النبی گویند... و چون از این در بیرون شوی بازار عطاران است که خانه رسول صلعم در آن کوی بوده است.»

و باز در قابوستنامه آمده است: «بدان ای پسر که مردم بی‌هنر دایم بی‌سود بود. چون مغیلان که تن دارد و سایه ندارد نه خود را سود کند و نه غیر را و مردم اصیل و نسیب اگر چه بی‌هنر باشد از حرمت داشتن مردم بی‌بهره نباشد. بتر آن باشد که نه گهر دارد و نه هنر. اما جهد باید کرد تا، اگر چه اصلی و گهری باشی، تن گهر باشی که گوهر تن از گوهر اصل بهتر است چنان که گفته‌اند... بزرگی خرد و دانش راست نه گهر و تخمه را.»

اینهاست نمونه‌هایی از کتب تاریخی و جغرافیایی و اخلاقی. اما ابوریحان در کتاب علمی التفهیم می‌نویسد: «فلک... جسمی است چون گوی گردنده اندر جای خویش و اندر میان او چیزهاست که حرکت ایشان، به سرشت خویش، به خلاف حرکت فلک است و ما اندر میان اوئیم و او را فلک نام کردند از بهر حرکت او که گرد است همچون حرکت بادریسه»

و سرانجام ابن سینا در رساله نبض می‌آورد: «به اول بیاید دانست که آفریدگار ما، که حکمت وی داند، و مرد دانشجویان را از آن اندکی آگاهی داده است، چهار گوهر اصل که اندر این عالم زیر آسمان است، بیافرید. یکی آتش و یکی هوا و یکی آب و یکی خاک تا از ایشان به کمابیش آمیزشی چیزهای دیگر آفریند... و معتدل آمیزشی از این چهاران مردم بود...»

و آنگاه نوبت به کتبی از نوع تاریخ بیهقی و گلستان سعدی می‌رسد که با وجود آن که بیش از کتابهایی که نقل کردیم از زبان تازی متأثرند و به سیاق ادب عرب اطناب و توصیف و استشهاد و تمثیل در آنها کم نیست و گلستان شیخ به سجع نیز آراسته است از آنجا که مصنفان آنها خداوند گاران سخن پارسی بوده‌اند آنچه پدید آورده‌اند «دیبای خسروانی» است و «کاغذ زر» که تا زبان پارسی بر جای است برجایند.

غرض آن که کلام پارسی آنگاه که از آرایش لفاظیها و فضل فروشیهای سرد و بی‌مزه آسوده بود چون شکر شیرین و چون نوای موسیقی جان‌بخش بود و نگفته خود پیداست که اگر سلطه سیاسی عرب و بدتر از آن خوش‌رقصی‌های ایرانیان عرب زده نبود حتی ایرانی پیرو قرآن

کریم و متدین به دین اسلام نیز با حفظ سنن فرهنگی خویش، در نثر نیز همچون شعر راهی دیگر می‌پیمود و همچنان که قواعد زبان عرب را ایرانیان نهادند، برای زبان خویش نیز دست‌ورنامه‌ها می‌نوشت به آیین تا حدّ و مرز سخن پارسی معلوم باشد و زبان شیرین رودکی و فردوسی و بلعمی بدان بلایا که در قرون بعد گرفتار آمد گرفتار نگردد.

اما نکته‌ای که نباید از آن غافل بود و همواره مایه امید بوده است این که: همچنان که ملت ایران با همه مصایبی که در طول تاریخ حیات نصیبش گردیده پایدار مانده است، زبان و ادب فارسی نیز با همه نشیب و فرازی که داشته است اکنون پای برجای است و این پابرجایی را مرهون الف قدّانی است که پس از هر دوره بحرانی در شعر و نثر پارسی ظهور کرده توسن قلم را رام و به راه سلامت رهسپر ساخته‌اند که در نثر نمونه بارزش سعدی شیرازی و قائم مقام فراهانی و شاعران و نثرنویسان برجسته دوره مشروطیت تا به امروز است که نیازی به معرفی ندارند.

اما موضوع اصلی سخن ما در این مقاله نثر استوار و بلیغ ترجمه فارسی سیره ابن‌هشام به قلم رفیع‌الدین اسحاق بن محمد قاضی ابرقوه از علمای قرن هفتم هجری است که تاکنون دو چاپ از آن به تصحیح محقق دانشمند دکتر اصغر مهدوی انتشار یافته است.^۱

در باره متن عربی سیره ابن‌هشام یا سیره النبویه و کیفیت تدوین و نحوه روایت و اعتبار آن، و نیز هویت اسحاق بن محمد مترجم فارسی و شیوه کار و هدف وی که «از لفظ تازی به پارسی در آوردن سیره ابن‌هشام، عام نفع مسلمانان را» بوده است، خوانندگان را به مطالعه مقدمه مبسوط و محققانه دکتر مهدوی بر کتاب سیرت رسول‌الله حواله می‌دهیم.

آقای دکتر مهدوی در مقدمه ممتّع و مبسوط خود بر این ترجمه که به سبب بیان احوال و غزوات پیامبر گرامی اسلام و انصار و اصحاب امّجادوی موضوعاً متبرک و به سبب قدمت روایت از امّهات کتب تاریخ و سیر اسلامی است، در باره نثر کتاب صرفاً به تذکار این نکته «که باید آن [یعنی این ترجمه] را یکی از بهترین نصوص دینی ساده و بی‌آلایش زبان فارسی به شمار آورد» بسنده کرده و مطلقاً به کیفیت نثر و مختصات بلاغی و دستوری آن، که غرض و هدف ما در این مقاله است، اشاره‌ای ندارند.^۲

اما ترجمه اسحاق بن محمد، ترجمه‌ای آزاد از سیره ابن‌هشام است به نثر مرسل؛ نثری روان و استوار، خالی از تکلف و عاری از حشو و زوائد و تکرار غیرلازم چنان که به گفته دکتر مهدوی «می‌توان این کتاب سیرت رسول‌الله صلعم را در عین این که ترجمه‌ای است از یک کتاب عربی نیز تصنیفی دانست که بر اساس گفته‌های ابن‌اسحاق و ابن‌هشام و اطلاعات و توضیحات مترجم استوار گردیده است.»^۳

باری، نثر اسحاق بن محمد گذشته از مقدمه کتاب که به شیوه معهود اغلب نویسندگان قرون ششم و هفتم هجری تا حدی متکلف و مصنوع است، در باقی موارد در نهایت سادگی و جزالت و یادآور نثرهای کهن پارسی دری است. و ما اینک پس از آوردن نمونه‌هایی از نثر کتاب به خصوص ترجمه‌های دقیق و بلیغ وی از آیات قرآن کریم و مواعظ پیامبر گرامی اسلام به ذکر دیگر نکات و مختصات ترجمه او می‌پردازیم.

«امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه چون وصف پیغمبر صلعم کردی بعد از وفات وی چنین گفتی: نه درازی باریک بود و نه کوتاهی خُرد بلکه میانه این هر دو بود، راست اندام، تمام پشت. مویی داشت نه جعدی جعد و نه تیزی تیز، میانه این هر دو بود نه کِر (کذا) و نه تیز. رویی داشت نه گرد و نه برآمده چون روی فربهان و نه خشک و نزار چون روی نحیفان بلکه روی گرد بقاعده بود سپید و روشن و لطیف. چشمی داشت سپیدها سپید و سیاه سیاه. مژگانی راست به هم در رسته دراز و بسیار و استخوان اعضاهای وی بزرگ و قوی. میان شانه وی گشاده و میان خط نافش باریک. مویهای اندامش خُرد و تُنک. انگشتانش هم از آن دست و هم از آن پای درشت و بزرگ. کفلهای وی نرم چون حریر بود و چون از جای خود برخاستی و می‌رفتی از چستی همانا که مرغ بود که می‌پرید.»^۴

در باره کسرا و بارگاه وی می‌آورد: «وکسری را ابهتی عجب بود و تختی از عاج ساخته بود در آن ایوان که از بهر مجلس وی ساخته بود و پرداخته بود و تاجی مرصع به لؤلؤ و جواهر و یاقوت از بهر وی ساخته بودند که در روی زمین چنان تاج هیچ پادشاه را نبود و سلسلهای سیم و زر در گوشه‌های آن برکشیده بودند و طاقی از سیم خام بر میانه آن برآورده بودند و آن تاج را از میان آن سلسله‌های زر و سیم آویخته بودند چنان که چون کسری بر سر آن تخت نشستی سر زیر آن تاج داشتی و تاج بر سر وی هموار گشتی و بیستادی چنان که حاجت نبود که دیگری دست فراز کردی و تاج بر سر وی راست بنهادی.»^۵

در سبب بت پرستیدن عرب می‌نویسد:

«و دیگر چنین گویند که سبب بت پرستیدن در عرب آن بود که چون فرزندان اسماعیل علیه السلام بسیار شدند و ایشان را در مکه جای نبود چند قوم از ایشان از مکه رحلت کردند و رفتند و جای دیگر مقام ساختند و هر قومی که از ایشان می‌رفتند سنگی از حرم با خود می‌بردند و آن جایگاه که مقام می‌کردند آن سنگها می‌نهادند و آن را می‌پرستیدند و به جای خانه کعبه آن را طواف می‌کردند.»^۶

در ترجمه گفتاری از پیامبر اسلام صلعم می‌نویسد:

«گفتا: پا کا خدایا که او را نظیر نیست و انباز نیست. اوست که وعده بنده خود راست گردانید و نصرت بنده خود بداد... آنگاه گفت: بدانید که حق تعالی ما را این کرامت ارزانی داشت و کار اسلام بالائی گرفت و دین حق ظاهر شد و مسلمانان همه یکی‌اند و هیچکس را بر هیچکس تفاخر نیست... و هر دعوی که کسی را در جاهلیت بر کسی بود از خون و مال برخاست و همه را زیر قدم نهادم و از سر آن برخاستم... که مردم همه از آمدند و آدم از خاک است و کسی را بر دیگری فضلی نیست الا به تقوا و ترس خدای تعالی و پرهیزگاری.»^۷

و عباراتی در وصف جوقی از لشکر اسلام را پس از فتح مکه از سوی مسلمانان چنین ترجمه می‌کند:

«پس چون سید علیه السلام روانه شد عباس با ابوسفیان در پیش لشکر بودند چون بدان

مضیق رسیدند عباس رضی الله عنه ابوسفیان را بازداشت تا جوق جوق لشکر اسلام می‌رسیدند و می‌گذشتند و هر جوقی که بگذشتی ابوسفیان پیرسیدی که این کدام قومند. عباس رضی الله عنه گفت: این فلان قومند تا آن وقت که مهاجر و انصار برسیدند و سید علیه السلام در میان ایشان بود و آن را کتیبه الخضراء خواندندی از بس که خود را به آهن و پولاد پوشیده بودند که از اندام ایشان به جز حدقه‌ها پیدا نبود و لشکری بود که سواد و کثرت ایشان چشمها خیره کردی و غبار نهضت آن آسمان تیره کردی مراکب و مواکب آن از مراتب کواکب خوب تر بودی و انبوهی آن از شوکت کوه قاف بیشتر نمودی...»^۸

آیات کریمه سوره ضحی را چنین تفسیر می‌کند:

«یا محمد من که خداوندم سوگند می‌خورم به روشنی روز و تاریکی شب که ما تو را برگزیدیم و هرگز تو را رد نکنیم و نکردیم. تا تو را دوست گرفتیم هرگز تو را دشمن نداشتیم. کار آن کار دارد که فردا تو را خواهد بودن و بازار آن بازار است که در قیامت تو را خواهد بودن. یا محمد چرا خود را با این سابقه‌ها و انعام که ما با تو بکردیم باز ننگری... تا تو را یقین افتد که عنایت ما در حق تو هرگز نقصان نپذیرد. نه تو بی‌پدر و مادر بودی و ما تو را به ابوطالب سپردیم و هوای دل وی به جانب تو صرف کردیم...»

و در ترجمه آیات سوره مبارکه فیل می‌نویسد:

«شگفت نداری ای محمد آنچه خداوند تو بکرد با اصحاب الفیل. نه کید ایشان باطل و بی‌حاصل کردیم و نه فرو فرستادیم مرغانی چند برایشان و آن مرغان فرو بارانیدند سنگهای آتشی که اندام ایشان از زخم آن سنگها چون برگ کاه زرد گشته بود بر مثال آن که از شکم چهارپایان بیرون آید...»^۹

و سرانجام حدیثی از پیامبر صلعم را در حق شهدا به روایت ابن عباس چنین ترجمه می‌کند: «گفتا در بهشت روی می‌رود و حق تعالی بر کناره آن رود قبه‌ای سبز آفریده است و آن از زبرجد است و شهیدان را در آن قبه بازداشته است و بامداد و شبانگاه نزل ایشان می‌آورند از بهشت...»^{۱۰}

و اینها نمونه‌هایی است از نثر ساده و بی‌پیرایه و در عین حال فخیم و استوار اسحاق بن محمد و اینک بی آن که مدعی استقصایی تام در کتاب سیرت رسول الله باشیم به ذکر برخی از مختصات نثر وی می‌پردازیم:

الف - مترجم سیره ابن هشام، بی آن که ضرورتی در کار بوده باشد، گویا تحت تأثیر متن عربی تعدادی بسیار اندک لغات و اصطلاحات مهجور عربی را در نثر خویش به کار گرفته است که از جمله آنهاست: ترحال = کوچ کردن، سببی = اسیر کردن، ملطخ = آلوده، اشرم = بی‌لب و بینی، جفته = کاسه، ثرید = ترید، وطاق = خیمه، لسع = گزیدگی مار و عقرب، مغالات = غلو، اعباء = سنگین‌ها، تحشع = فروتنی، فنا = پیشگاه فراخ سرای، توطاؤ = توطئه، سوات = عورت، طریح الفراش = ملارم بستر، عجز بجزر = کارهای پنهانی، خرص کردن = تخمین کردن میوه بر درخت.

اما در مورد اصطلاحات قرآنی یا دینی که به کار بردن عین آنها ضرور بوده است مترجم همه جا این اصطلاحات را به تفصیل معنی می کند چنان که می نویسد:

«هُمَزَه کسی باشد که مردم را صریح دشنام دهد و به چشم و ابروان مردم را عیب کند و لُمَزَه کسی باشد که مردم را پنهان عیب کند و ایشان را پنهان رنجاند.»

و از این قبیل است اصطلاحات: ابابیل، سجیل، عصف از سوره فیل و نیز بحیره، سائبه، وصیله و حام که در آیه ۱۵۳ از سوره مائده آمده و یا حلق و نحر و قربان و امثال آنها که به جای خود معنی آنها روشن گردیده است.

ب - لغات و ترکیبات بدیع پارسی و یا عربی پارسی مانند:

بیجای = در حق

دلیلی کردن = راهنمایی کردن: «گفت ای ایره مرا زینهار ده تا در پیش تو باشم و زمین عرب تو را دلیلی کنم.»

کاراستی = درستکاری = راستکاری

رودگانی = روده: «گفتا عمروبن لُحی دیدم در خواب که رودگانی خود در آتش دوزخ می کشید.»

بازدید آمدن = پدید آمدن: «پس چون قصی بن کلاب این انتظام برگرفت پنج منصب در مکه بازدید آمد.»

درباقی کردن = تمام کردن، فرو گذاشتن: «شما عریده و خصومت درباقی کنید.»

دیک، دیکمی و دیکین = دیروز: «و آن زن که از دیکین خود را به عبدالله عرضه کرده بود هنوز ایستاده بود.»

«آن زن گفت: دیک آن سخن از بهر آن می گفتم که...»

به نبات نیکو بر آوردن = نیکو پروریدن و رشد دادن: «حق تعالی او را امجد (ص) را به نبات نیکو بر می آورد.»

دوستر = دوست تر

هر چون که خواهد = هر گونه که خواهد

کاجکی = کاشکی

ریزیده شدن = خرد و خاک شدن

به روی بر کشیدن = عَم کردن: «ما تو را از میان خلق برگزیدیم و به روی عالمیان بر کشیدیم.»

دین ورزیدن = دین داشتن، دینی را اختیار کردن: «گفتا: بدان ای عم که این دین که من می ورزم دین حق است.»

در نهادن = مواضعه کردن، قرار گذاشتن: «مهران قریش چون چنان دیدند، در نهادند و هر کس که مسلمان می شد او را می گرفتند و محبوس می داشتند.»

بازداشتن = گماردن: «مرد هر جا بازداشته بودند و می نگرستند تا چون بدانند که

کسی از ایشان رغبت مسلمانی نموده باشد او را بگیرند و چوب زنند.»

او گندن = افکندن

از ایما (ای + ما) = از ما: «گفتند این کافران قرآن از ایما نشنیدند.»

چشم برفتن = نابینا شدن: «و این «زنیره» بعد از آن که از بت پرستیدن مسلمان شد

اتفاق را چشمها از وی برفت.»

گُفتن = کوفتن، مبارزه کردن

خَماری = خمر فروش: «و قصد خَماری کردم تا بروم و از وی خمر بخرم.»

اتفاق مِیبت = تصمیم گرفته در شب: «ای قوم این اتفاق مِیبت است و این به شب

ساخته اند.»

راه داشت کردن = راهنمایی کردن: «اکنون از سر نصیحت ما تو را سخنی می‌گوییم و

راه داشتی همی کنیم.»

در سر و بر نداشتن = بی‌نوا و ژنده پوش بودن: «و گفتندی: اصحاب محمد ببینید،

مشتی گدای بی‌نوا، نه در سر دارند و نه در بر.»

دل نگاهداشت = استمالت

ناداشتان = بی‌نویان، بی‌شرمان: «جماعتی از سفیهان قوم و ناداشتان (را) اغراء کردند

تا در دنیا له وی افتادند و وی را دشنام می‌دادند.»

بایندان = ضامن

رها کردن = پذیرفتن «حق تعالی قول وی باز پیغمبر علیه‌السلام گفت... و وی را

آگاهی داد تا هرگز دیگر وی را به خدمت خود رها نکند.»

سیه = سی «و او را با سیه سوار از مهاجر بفرستاد بدان جایگاه.»

دوسانیدن = چسبانیدن: «و سر نامه بدوسانید.»

بطرقیدن = ترکیدن

آوار = غارت: «آنوقت دست از کشتن ایشان برداشتند و به غنیمت و به آوار ایشان

مشغول شدند.»

نازکی داشتن = حساس بودن: «کار علم نازکی دارد» «وقتی نازک بود»

نماز از زمین کردن = نشسته نماز گزاردن: «و پیغمبر علیه‌السلام آن روز از درد و

ضعف جراحته نماز پیشین از زمین بکرد.»

به آب تاختن = به طهارت رفتن: «و منافقان زبان طعن برگشوده‌اند و می‌گویند که

محمد می‌گوید که ملک کسرا و قیصر مرا خواهد بودن و این ساعت از دست دشمن به آب

تاختن نمی‌پردازد پس ملک کسرا و قیصر چگونه خواهد گرفت؟»

دستوری = اجازه

گُپی = بوزینه

تجلّد کردن = به چابکی تکلف کردن

دست تیر فرا داشتن = تیراندازی کردن

خُرْد و مُرد کردن = خرد و خمیر کردن

گفتاره = مکابره: «با تو لجاج برم و هیچ گفتاره نکنم.»

راست نبودن = یکسان نبودن: «حساب لشکر روم با لشکر قریش و دیگر عرب راست

نیاشد.»

برش خواستن؟ = مقصود بودن: «حق سبحانه و تعالی از قوم سبأ و آن نعمتها که به ایشان داده بود حکایت می‌کند و سبأ این جایگه قوم سبأ برش می‌خواهد به دلیل آن که می‌گوید: فی مساکنهم» [یعنی مقصودش از سبأ جایگه آن قوم است].^{۱۲}

«گفت آن دو بهشت بود و بهشت آن جایگاه باغها برش می‌خواهد که در یمین و شمال رودخانه بود» [یعنی مقصود از دو بهشت باغهایی است که در راست و چپ رودخانه بود] «و ذمار، این جایگاه یمین برش خواسته است» [یعنی مقصود از ذمار جایگاهی به نام یمین است].

ج - برخی مختصات دستوری

به کار بردن افعال مشتق از مصادر جعلی مانند غارتیدن و بارانیدن.

«این خانه که ایشان تو را نشان می‌دهند تا تو آن را بفارستی خانه ابراهیم خلیل خداست.»

به کار بردن پسوند زمانی «و از» به جای «باز»: «و اصل یهود از آن روز واز پیدا

شد.»

به کار بردن پیشوند «باز» به جای حرف اضافه «ب»: «می‌خواهند باز یمین شوند و

آسوده و خوش در خانه‌ها بنشینند.» «حکم باز مُطَلَب افتاد.» «باز حال عمارت آورد.» «او را

باز دین خود آوردند.»

به کار بردن «باز» به جای «با»: «باز آن که این همه می‌کردند فایده نمی‌داشت.»

جدا آوردن نون نفی از فعل: «که نه وی شبانی کرده است.»

تکرار فعل به شیوه قداما: «و آن چهار تن ورقه بن نوفل بود و عبیداله بن جهش بود و

عثمان بن الحویرث بود و زید بن عمرو بن نوفل بود.»

پیوستن ماضی‌های شرطی و استمراری به بیا مجهول: «و هر شب آن جایگاه جمع

آمدمانی چنان که قاعده اهل جاهلیت بود.» «پس اهل کوفه گفتند که اگر ما وی را دریافتمانی

از عزت وی را بر دوش نشاندمانی و رها نکردمانی که وی بر زمین نشست.»

جمع بستن جمعهای عربی مانند اشعارها، مکایدها، عجایبها، اعضاها

«این قصیده به تبرک بیاوردیم اگر نه اشعارهای دیگر که در سیرت مذکور است بیشتر

از آن است.»

آوردن رای زائد بعد از فاعل: «پیل زانو فرو زد و هرچند که پیلوان را چوب می‌زد که

باشد که برخیزد بر نمی‌خواست.» «ما را نیز از تشنگی می‌ترسیم.» «و اگر چه ایشان را به طریقها و کیدهای ضعیف سید علیه‌السلام را می‌رنجانیدند.» «این صدقه است که آورده‌ام تا تو را و آن اصحاب به کار برید.»

آوردن رای مفعولی بعد از فاعل: «این بتان که قریش را می‌پرستند» «ایشان را به جز خدای می‌پرستند.»

تقدیم مفعول بر فاعل: «و کار وی از دو بیرون نیست یا آن که محمد را عرب بکشند و آنوقت خود مراد شما حاصل شود.»

حذف رای مفعولی: «و چون سید علیه‌السلام پشت بر کرد جماعتی از سفیهان و ناداشنان اغراء کردند تا در دنبال وی افتادند و وی را دشنام دادند.» «پانزده تن از کفار مرتضی علی کشت و باقی حمزه و دیگران.»

به کار بردن «را» به جای «ب» یا «برای»: «و بر لفظ اشرف برانند که این کتاب را ترجمه‌ای باید تا مطالعت ما را بشاید.»

به کار بردن فعل امر «بیا» به صورت «بیای»: «بازوی من بگرفت و بر پای داشت و گفت بیای، پس من با وی از مسجد بیرون آمدم.»

پانوشت‌ها و مآخذ:

- ۱- چاپ اول، ناشر بنیاد فرهنگ ایران وابسته به آموزش عالی، ۱۳۶۰ ه. ش. - چاپ دوم، ۱۳۶۱ ه. ش.، ناشر انتشارات خوارزمی (این چاپ مستند نویسنده مقاله است.)
- ۲- مقدمه مصحح، صفحه ۱۲۱.
- ۳- سیرت رسول‌الله، صفحه ۱۲۱.
- ۴- همان مأخذ، صفحه ۳۹۹.
- ۵- همان مأخذ، صفحه ۸۶.
- ۶- همان مأخذ، صفحه ۱۰۲.
- ۷- همان مأخذ، صفحه ۸۸۵.
- ۸- همان مأخذ، صفحه ۸۷۷.
- ۹- همان مأخذ، صفحه ۲۱۷-۲۱۸.
- ۱۰- همان مأخذ، صفحه ۸۲.
- ۱۱- همان مأخذ، صفحه ۶۹۶.
- ۱۲- عبارات بین دو قلاب [] از نویسنده مقاله است.